

•مقدمه
•گام اول: شناخت خود و جهان پیرامون: در این گام به شناختی از خود و جهان می‌رسیم.
•مبدأ جهان و انسان
•برسی نظریه بینگ بنگ
•گام دوم: اثبات خدا از طریق فلسفه: در این گام نظر فیلسوفان ادوار مختلف تاریخی و فرهنگی را بررسی می‌کنیم.
•خدا از دیدگاه فلسفه یونانی
•سقراط
•افلاطون
•ارسطو
•خدا از دیدگاه فلسفه اسلامی
•معلم الثانی (محمد ابو نصر فارابی)
•ابن سینا
•ملاصدرا
•خدا از دیدگاه فلسفه اروپایی
•دکارت
•کانت
•گام سوم: اثبات خدا از طریق نیاز انسان به خدا

• نیاز جدی بشریت به خدا
• کاتینگهام
• گام چهارم: تاریخ دینی سرزمین ها و فرهنگ های مختلف: در این گام عقیده ی سرزمین ها و فرهنگ های مختلف قدیم را بررسی می کنیم
• تمدن یونان
• تمدن ایران
• تمدن مصر
• آیین بودا
• دین یهودیت
• دین مسیحیت
• دین اسلام
• گام پنجم: بررسی معجزه ها: در این گام به بررسی معجزات پیامبران می پردازیم
• حضرت موسی
• حضرت عیسی
• حضرت محمد
• خلاصه

به نام خُداوندِ جان و خِرَدِ گزینِ برترِ آندیشِه بر نَگَدَرَد

خُداوندِ نام و خُداوندِ جای خُداوندِ روزی ده رهنمای

مقدمه:

متاسفانه بعضی از آدم ها دچار این عقیده ی باطل شده اند که:هیچ خدایی وجود ندارد.و هر چقدر هم با آن ها سر و کله بزنید و بخواهید آن ها را متقاعد کنید که خدایی هست،متاسفانه قبول نمی کنند و به اصطلاح دم گرم‌تان در آهن سردشان اثر نمی کند.بنده ی حقیر این موضوع را وظیفه دانستم که این کتاب کوچک ناچیز را به رشته ی تحریر در آوردم تا برای دوستان این مسله را تبیین کنم و با مدارک و مستندات روشن به آنها نشان دهم که:آری خدا (که یک حقیقت انکار نشدنی است) وجود دارد.

با اینکه آدم ها بطور فطری و ذاتی خدا پرست هستند و به وجودی فراتر از ماده عقیده دارند اما بعضی از دوستان این حقیقت غیر انکار شدنی را سهوا یا عمدا انکار می کنند.حال شاید این پرسش در ذهنتان آمده که آقای الباجی،شما بر روی چه حسابی می گوئید آدم ها به طور فطری و ذاتی خدا پرست می باشند؟جواب من به شما خیلی ساده است.در جوابتان خواهم گفت یک سری به تاریخ بشریت از روزی که پای بشر به این کره ی خاکی خورد تا هم اکنون بزنید،خواهید دید که تمامی آدم ها به روش های متفاوتی به خدا عقیده و ایمان پیدا کرده و به پرستش آن روی آورده اند.حال این پرستش چه مبتنی بر یگانگی خدا و چه مبتنی بر پرستش بت،خورشید،سایر عناصر طبیعی و یا حتی حیوانات همچون گوساله باشد.این را می خواهم بگویم که آدم ها به خدا یا خدایان ایمان داشته و آن ها را پرستش می

نمودند و حتی برای آن ها قربانی می کردند.

اکنون سوال اینجاست که چرا آدم ها به وجود یا وجود هایی فراتر از ماده که تمام جریانات طبیعی و ماورا طبیعی به دست او یا آن ها کنترل می شود، اعتقاد پیدا کرده بودند؟ چه چیزی باعث شده که آن ها این عقیده را بپذیرند و بر اساس آن عمل نمایند؟ آیا وجود آن وجود برتر و فراتر از ماده برای آدم ها یک نیاز بوده و صرفا برای تشویق و تنبیه خود در جهت تحقق یک جامعه نیاز بود که آن ها خدا یا خدایانی را در نظر بگیرند؟ یا واقعا و حقیقتا خدا یا خدایانی وجود دارند؟

با من همراه شوید تا با همدیگر در پنج گام جواب این پرسش ها را بیابیم.

گام اول

شناخت خود و جهان پیرامون: در این گام به

شناختی از خود و جهان می‌رسیم.

مبدا انسان:

مطمئناً این پرسش که آدم‌ها از کجا آمده‌اند یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی است که ذهن بیشتر افراد را درگیر خود کرده است. با توجه به اینکه هر حادثه‌ای یک علتی دارد، در این میان یک رابطه علت و معلولی نیاز است تا باعث بوجود آمدن اولین آدم باشد. بی‌شک اولین آدم معلول علتی بوده است و این نیست که آدم خود به خود و بدون هیچ علت خاصی بوجود آمده باشد. زیرا اگر بخواهیم اینگونه فرض کنیم که هیچ علتی برای بوجود آمدن آدم وجود نداشته، در اینجا با یک سوال خیلی جدی‌تری مواجه خواهیم شد که اگر علتی در این میان نباشد پس چگونه ممکن است مواد تشکیل‌دهنده ساختمان آدمی شکل گرفته باشد؟ بلاشک علتی وجود داشته که تمامی ساختمان آدم را همچون چشم‌ها، گوش‌ها، زبان، بینی، دست و پاها را آفریده و به شکلی بسیار دقیق و منظم آن‌ها را باهم ترکیب نموده و باعث بوجود آمدن اولین آدم شده است. اینکه این علت، مصالح ساختمانی آدم را از کجا و چگونه تهیه نموده، خود یک پرسش دیگری است. این علت شاید از خود مایه گذاشته و اجزای بدن نخستین آدم را خلق کرده باشد. فقط با قبول این باور که آن علت معلول نبوده و خود منشا همه چیز بوده است می‌توان برای آدم و تمام هستی منشایی قایل شد. در مورد این مسله در گام‌های بعدی تحت عنوان تسلسل علت‌ها توضیح بیشتری خواهیم داد. اکنون بیایید نظر دین و دانش در مورد مبدا آدم و هستی را بدانیم.

دین:

بر اساس کتاب پیدایش که قسمتی از آن در باب پیدایش عالم هستی سخن گفته است، داستان آفرینش اینگونه و به این شرح است: در آغاز، هنگامی که خدا آسمان ها و زمین را آفرید، زمین، خالی و بی شکل بود، و روح خدا روی توده های تاریک بخار حرکت می کرد. خدا فرمود: ((روشنایی بشود)) و روشنایی شد. خدا روشنایی را پسندید و آن را از تاریکی جدا ساخت. او روشنایی را ((روز)) و تاریکی را ((شب)) نامید. شب گذشت و صبح شد. این، **روز اول** بود.

سپس خدا فرمود: ((توده های بخار از هم جدا شوند تا آسمان در بالا و اقیانوس ها در پایین تشکیل گردند.)) خدا توده های بخار را از آبهای پایین جدا کرد و آسمان را به وجود آورد. شب گذشت و صبح شد. این **روز دوم** بود.

پس از آن خدا فرمود: ((آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شوند تا خشکی پدید آید.)) و چنین شد. خدا خشکی را ((زمین)) و اجتماع آبها را ((دریا)) نامید و خدا این را پسندید. سپس خدا فرمود: ((انواع نباتات و گیاهان دانه دار و درختان میوه دار در زمین برویند و هر یک، نوع خود را تولید کنند.)) همینطور شد و خدا خشنود گردید. شب گذشت و صبح شد. این، **روز سوم** بود.

سپس خدا فرمود: ((در آسمان اجسام درخشانی باشند تا زمین را روشن کنند و روز را از شب نمایند و روزها، فصل ها و سال ها را پدید آورند.)) و چنین شد. پس خدا دو روشنایی بزرگ ساخت تا بر زمین بتابند: روشنایی بزرگ تر برای حکومت بر روز و روشنایی کوچک تر برای حکومت بر شب. او همچنین ستارگان را ساخت. خدا آنها را در آسمان قرار داد تا زمین را روشن سازند، بر روز و شب حکومت کنند و روشنایی و تاریکی را از هم جدا نمایند. و خدا خشنود شد. شب گذشت و صبح شد. این **روز چهارم** بود.

سپس خدا فرمود: ((آب ها از موجودات زنده پر شوند و پرندگان بر فراز آسمان به پرواز در آیند.)) پس خدا حیوانات بزرگ دریایی و انواع جانوران آبی و انواع پرندگان را آفرید. خدا از این نیز خشنود شد و آنها را برکت داده، فرمود: ((موجودات دریایی بارور و زیاد شوند و آها را پر سازند و پرندگان نیز روی زمین زیاد شوند.)) شب گذشت و صبح شد. این، **روز پنجم** بود.

سپس خدا فرمود: ((زمین، انواع جانوران و حیوانات اهلی و وحشی و هزندگان را به وجود آورد)) و چنین شد. خدا انواع حیوانات اهلی و وحشی و تمام خزندگان را بخ وجود آورد، و از کار خود خشنود گردید.

سرانجام خدا فرمود: ((انسان را شبیه خود بسازیم، تا بر حیوانات و زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کند.)) پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. او انسان را زن و مرد خلق کرد و ایشان را برکت داده، فرمود: ((بارور و زیاد شوید، زمین را پر سازید، بر آن تسلط یابید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیوانات فرمانروایی کنید. تمام گیاهان دانه دار و میوه های درختان را برای خوراک به شما دادم، و همه علف های سبز را به حیوانات و پرندگان و خزندگان بخشیدم.))

آنگاه خدا به آنچه آفریده بود نظر کرد و کار آفرینش را از هر لحاظ عالی دید. شب گذشت و صبح شد. این، **روز ششم** بود.

به این ترتیب آسمان ها و زمین و هر چه در آنها بود، تکمیل گردید. با فرا رسیدن **روز هفتم**، خدا کار آفرینش را تمام کرده، دست از کار کشید. خدا روز هفتم را برکت داده، آن را مقدس اعلام فرمود، زیرا روزی بود که خدا پس از پایان کار آفرینش، آرام گرفت. به این ترتیب آسمان ها و زمین آفریده شد . . .

متنی که خواندید داستان آفرینش از دیدگاه دین است. دانستید که خدا در شش روز هستی را آفرید. حال بیابید به نظر دانش در باب آفرینش نگاهی بیاندازیم.

دانش:

احتمال دارد نام ((بینگ بنگ)) یا به فارسی ((مه بانگ)) را شنیده باشید. بینگ بنگ نظریه ای علمی است که می خواهد ثابت کند: تمام هستی به صورت اتفاقی توسط یک انفجار بزرگ (بینگ بنگ) به وجود آمده است. لومتر، هابل و اینشتین سه نامی هستند که در شکل گیری نظریه بیگ بنگ از سهم بسزایی برخوردار بودند. البته قبل از این سه تن دموکریتوس فیلسوف یونان باستان اعتقادی شبیه مه بانگ داشته است. وی معتقد بود که ماده تشکیل دهنده جهان، اتم ها و ذرات ریز تجزیه ناپذیری هستند که در فضا پراکنده بوده و به شکلی سرگردان حرکت می کرده اند. برخورد اتفاقی این ذرات سبب پیدایش عناصر و اشیای فعلی در جهان شده و نحوی سر آغاز هستی بوده است. (تاریخ فلسفه کاپلستون، ج 1، ص 88)

هر چیزی یک نقطه ی آغازی دارد. جهان نیز همانند باقی چیزها سرآغازی داشته است. بر اساس این نظریه، جهان 13.8 میلیارد سال پیش، از نقطه ای تکین و فوق العاده داغ و چگال تشکیل شده است و سپس انبساطی پیوسته را به همراه کاهش دما و چگالی تجربه کرده است. انبساط جهان از لحظه آغاز تا همین لحظه ادامه دارد و در نتیجه این انبساط، تمام مراتب جهان از دنیای زیراتمی گرفته تا دنیای ستارگان شکل گرفته اند.

سوال اینجاست: علت این انفجار بزرگ چه چیزی بوده است؟ مواد سازنده این انفجار از کجا آمده است؟

لومتر می گوید: جهان در حال انبساط، در هر لحظه نسبت به لحظه پیشین خود بزرگتر می شود. این درعین حال، به معنای کوچکتر بودن جهان در هر لحظه ی قبل نسبت به لحظه ی حاضر است و از آغاز جهان، از تنها یک نقطه تکین در زمان بسیار دور خبر می دهد. لومتر آن را نقطه ی آغاز جهان قلمداد کرد و به کشف یک مدل بی نقص باور داشت: آفرینش اولین اتم از سوی خدا (بزرگ شدن آن بسان

رشد یک درخت بلوط از یک دانه)، ادامه رشد و بزرگ شدن آن در هر لحظه و سازگاری با قوانین ریاضی نابغه ی علمی قرن، اینستین. و این چنین بود که بیگ بنگ یا انفجار بزرگ متولد شد. (کتاب بیگ بنگ، فلسفه و خدا - نشر سایلاو - صفحه 62)

در اینجا ممکن است سوالی ذهن شما را درگیر کند که چگونه ممکن است همه چیزها علت، منشاء، یا پدید آورنده ای داشته باشند، بدون اینکه خدا علت، منشاء، یا خالق داشته باشد؟ از جواب این سوال در گام بعدی مطلع خواهید شد.

گام دوم

اثبات خدا از طریق فلسفه: در این گام نظر فیلسوفان ادوار مختلف تاریخی و فرهنگی را بررسی می کنیم.

خدا از دیدگاه فلسفه یونانی:

سقراط

از سقراط شروع می کنیم، مطمئناً شما با این نام آشنا هستید و یا حتی زندگی نامه آن را مطالعه نموده اید. سقراط، فیلسوف یونان باستان در شهر آتن که زادگاه تفکر فلسفی، تمدن و دموکراسی است، زندگی می کرد. زندگی این فیلسوف در یک محاکمه بسیار جدی به پایان خود می رسد. وی به کفر متهم می شود و در این محاکمه با نوشیدن جام شوکران که یک شرابی مسموم برای مجازاتش در نظر گرفته شده بود، به حیات خود خاتمه می دهد. پس اتهام اصلی سقراط این بود که او خدایانی را که همه به آن ها معتقد بودند انکار کرد و از خدایی جدید سخن گفت.

پس از آن افلاطون که شاگرد او بود تلاش کرد با بیانی دقیق درباره خدا صحبت کند.

افلاطون

افلاطون خدا را چنین توصیف می کند: ((در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است، نه می زاید و نه از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه می دهد و نه خود در چیز دیگری فرو می شود. او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی، فقط با تفکر و تعقل می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد.)) (رساله تیمائوس، فقره 52)

افلاطون، در مواردی از خداوند با عنوان ((مثال خیر)) یاد می کند و توضیح می دهد که همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می شود و همان طور که روشنایی شبیه خورشید است، اما خود خورشید نیست، حقایق نیز شبیه به ((مثال خیر)) هستند، نه خود آن. (تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، جلد 1، ص 206). منظور افلاطون این است که تمامی عالم هستی وجود خود را از خدا دریافت کرده است. بنابراین همه ی وجود نشانه و آیت الهی محسوب می گردد.

ارسطو

ارسطو، کاشف قوانین منطق یکی دیگر از فیلسوفان یونان باستانی بود که در این زمینه تلاش کرد. وی برای اثبات وجود خدا و منشا هستی در یکی از نوشته های خود می گوید: ((به طور کلی، هر جا یک خوب تر و بهتر وجود دارد، خوب ترین و بهترینی نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب تر و بهتر از برخی دیگرند. پس حقیقتی هم که خوب ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.))

وی در جای دیگری از کتاب مابعد الطبیعه خود می گوید: ((نمی شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار نباشد.))

اما مشهورترین و مهم ترین برهان ارسطو بر اثبات وجود خدا که برهان حرکت نام داد به این شرح است: وجود حرکت در عالم نیازمند یک محرکی است که خود آن محرک، حرکت نداشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت داشته باشد، نیازمند یک محرک دیگر است و آن محرک دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرک است و سلسله محرک ها تا بی نهایت جلو خواهد رفت و چنین تسلسلی عقلا محال است.))

برای دریافت این مطلب از شما می خواهیم به ساعت مچی خودتان نگاه کنید. این

ساعتی که به دست دارید از چند چرخ دنده تشکیل شده است. چرخ دنده اول میچرخد و با چرخش خود چرخ دنده دوم را میچرخاند و به این ترتیب چرخ دنده دوم میچرخد و با چرخش خود چرخ دنده سوم را نیز میچرخاند تا روی هم باعث حرکت عقربه های ساعت گردند. اما سوال اینجاست: چه چیزی عامل اصلی و تامین کننده انرژی حرکتی چرخ دنده ها شده است؟ جواب: باتری.

نکته ی قابل توجه این است که: هر متحرکی نیازمند یک محرک است. متحرک سوم نیازمند محرک دوم و محرک دوم نیز نیازمند محرک اول است. محرک اول همان محرکی است که خود محرکی ندارد. اگر بنا باشد محرک اول به محرکی نیازمند باشد به ناچار آن محرک نیز محرکی خواهد داشت. پس نتیجه این است که باید محرکی باشد که خود نیازمند به دیگری نباشد تا بتواند متحرک های دیگر را به حرکت در آورد و باعث چرخش آن ها گردد. دقیقاً همانند مثال ساعت مچی که همه متحرک ها یا چرخ دنده ها، انرژی مورد نیاز حرکت یا چرخش خود را از باتری دریافت می کنند.

خدا از دیدگاه فلسفه اسلامی:

فارابی (معلم الثانی)

استدلال فارابی برای اثبات وجود خدا چنین است:

1: در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلول چیزهای دیگرند.

2: هر چیزی که وجودش از خودش نباشد، نیازمند علت است. به این معنا که فقط در صورتی که علت موجود باشد، معلول هم موجود خواهد بود.

3: اگر معلولی که اکنون موجود است علتی داشته باشد که آن علت هم خودش

معلول باشد، به ناچار، این معلول هم علت دیگری دارد. حال اگر این علت دوم هم معلول باشد، برای موجود شدن به علت سومی نیازمند است. اکنون اگر سلسله علت ها بخواهد تا بی نهایت پیش برود، یعنی منتهی به علتی نشود که معلول دیگری نباشد، ((تسلسل علل نامتناهی)) پیش می آید.

4. تسلسل علل نامتناهی محال است. زیرا اگر سلسله علت ها بخواهد تا بی نهایت به عقب برگردد به این معناست که آغاز و ابتدایی در کار نیست. یعنی اصلاً چیزی پدید نمی آید تا نوبت به معلولی برسد که اکنون پیش روی ماست.

نتیجه اینکه: چون سلسله علت و معلول نیم تواند تا بی نهایت به عقب برگردد، پس، در ابتدای سلسله علت ها و معلول ها علتی وجود دارد که وجودش وابسته به دیگری نیست و وجود، برایش ضروری است، یعنی خودش علت تمام علت های دیگر است.

ابن سینا

لازم است قبل از اینکه به استدلال ابن سینا در اثبات وجود خدا بپردازیم، چند اصطلاح را برایتان روشن کنم.

تمام چیزهایی که هم اکنون موجودند و هستند، قبلاً وجود نداشتند و به عبارتی نیست بودند. این چیزها نسبت به هستی و نیستی حالت امکانی داشتند. یعنی هم میتوانستند باشند و هم می توانستند نباشند به این علت که نبودن آنها ممکن است و بودن آنها محال نیست. به عبارتی این چیزها هم میتوانند باشند و هم می توانند نباشند. این ها به اصطلاح ابن سینا ((ممکن الوجودند))

اصطلاح دیگر ابن سینا که در این استدلال از آن استفاده می کند ((واجب الوجود بلذات است))، واجب الوجود بلذات همان وجودی است که وجود برایش ضروری و واجب است و این ضرورت از ناحیه خودش است نه از ناحیه یک امر بیرونی.

اکنون که با دو اصطلاح استدلال ابن سینا در اثبات وجود خدا آشنا شدید به این استدلال می پردازیم.

استدلال ابن سینا برای اثبات وجود خدا چنین است:

1. تمام چیزهایی که هم اکنون موجودند ممکن الوجود بلذات اند.
 2. ممکن الوجود بلذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و وجود برایش ضروری گردد و موجود شود، نیازمند واجب الوجود بلذات است.
 3. پس موجودات این جهان به واجب الوجودی بلذات وابسته اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است.
- نتیجه اینکه: موجودات جهان بر حسب ذات خود ممکن الوجودند اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب الوجود بلغیرند. یعنی از واجب الوجود بلذات نشئت گرفته اند.

ملاصدرا

استدلال ملاصدرا برای اثبات وجود خدا چنین است:

1. به هر موجودی نظر می کنیم، وجودش عین وابستگی و نیاز است. یعنی سراسر وجودش را نیاز فراگرفته است.
2. موجود وابسته و نیازمند باید به وجودی متصل باشد که در ذات خود، بی نیاز و غیر وابسته باشد.
3. پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی نیاز و غیر وابسته هستند.

نتیجه اینکه: جهان هستی یکپارچه نیازمند آن وجود بی نیاز و غنی بلذاتی است که

در اصطلاح دینی خدا نام دارد.

خدا از دیدگاه فلسفه اروپایی:

دکارت

دکارت فیلسوف قرن هفدهم در یکی از استدلال‌های خود می‌گوید: من از حقیقتی نامتناهی علیم و قدیر که خود من و هر چیزی دیگری به دست او خلق شده ایم تصویری دارم.

این تصور نمی‌تواند از ناحیه من باشد، زیرا من موجودی متناهی‌ام.

پس این تصور از من یا هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از یک وجود نامتناهی است. اوست که می‌تواند چنین ادراکی به من بدهد.

کانت

این فیلسوف به جای اثبات وجود خدا، نیاز انسان به وجود خدا را مطرح می‌کند و می‌گوید که اگر خدا را فرض نکنیم و قبول نداشته باشیم، عمل اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی ممکن نیست.

استدلال کانت:

زندگی جمعی انسان نیازمند رعایت پاره‌ای از اصول اخلاقی است. اصول اخلاقی یا همان اخلاق فقط در جایی معنا پیدا می‌کند که انسان خود را صاحب اختیار و اراده ببیند. اراده و اختیار نمی‌تواند ویژگی بعد جسمانی انسان باشد زیرا جسم انسان از جنس ماده است و پس از مرگ متلاشی می‌گردد. حیوانات قدرت اختیار و اراده نداشته و نخواهند داشت و همیشه بطور غریزی عمل می‌نمایند. ویژگی غیر مادی فناپذیر است و از بین نمی‌رود. حال این بعد غیر مادی انسان که سعادتش

در رعایت فضائل اخلاقی است، پس از مرگ نیازمند جهانی خواهد بود که در آن جهان به حیات خود ادامه دهد. و این جهانی که از آن نام بردیم منوط یا مشروط به وجود خدا است. تنها خدایی که آفریننده بعد غیر مادی است می تواند چنین جهانی را برای آن تدارک ببیند.

نتیجه اینکه: قبول خداوند، پشتوانه رعایت اصول اخلاقی است. با قبول خداوند، خود را در جهانی زنده و با شعور می یابیم که رفتار انسان را زیر نظر دارد و در مقابل هر رفتار، عکس العمل مناسب آن را نشان می دهد.

گام سوم

اثبات خدا از طریق نیاز انسان به خدا

زندگی بدون اعتقاد به خدا نمی تواند این مسله را حل کند که ما از کجا آمده ایم، به کجا می رویم و هدف از آمدن ما چه چیزی است؟

در زندگی بدون اعتقاد به خدا فعل اخلاقی فاقد معنا می شوند. زیرا انسان هیچ دلیلی نمی یابد تا بر اساس آن اخلاق را رعایت کند و به حقوق دیگران احترام بگذارد. و چون سر انجام هر چیزی نابودی و مرگ خواهد بود پس هر کاری که دلش می خواهد انجام می دهد، حتی اگر حقوق دیگران پایمال شود. در این شیوه از زندگی امید از دست می ورد و انسان، انسان بودن خود را فراموش می کند. انسان حتی ممکن است به فکر خودکشی بیافتد زیرا حیات را بی هدف و پوچ می بیند که سرانجامش چیزی جز مرگ نیست.

اما در سبک زندگی معتقدان به خدا می توان مسله نخست را حل کرد و برای هستی منشایی پیدا کرد. می توان هدف از آمدن و سرانجام را دانست.

انسان موجودی است که اگر در جمع قرار بگیرد و به اصطلاح زیر نظر باشد، به رفتار و گفتار خود بیشتر توجه می نماید. اینجاست که اگر خدا را ناظر بر همه امور هستی می بینیم، سعی می کنیم در حضور خدا کم تر خطا می کنیم. اینجاست که ما خدا را پشتوانه ای برای دوری از بدی ها و پلیدی ها میابیم و سعی خواهیم کرد تمام تلاش خود را بکنیم تا از بدی ها و پلیدی ها فرار کنیم که به قول سقراط: ((بدی تندتر از مرگ می دود.)) در این شیوه از زندگی، فعل اخلاقی امکان پذیر می شود و زندگی معنا دار می شود.

یکی از فیلسوفان قرن نوزدهم میلادی به نام کرگور، معتقد است که اعتقاد و ایمان

به خدا یک نعمت است. از این گفته می توان نتیجه گیری کرد که انسان حقیقتاً به چنین ایمان و اعتقادی نیازمند است. زیرا همین اعتقاد و ایمان است که این امکان را به انسان می دهد تا بتواند برای هستی منشایی بیابد و زندگی خود را بی هدف و فاقد معنا نبیند.

یکی از نویسندگان به نام کاتینگهام در این باره می گوید: ((قبول خداوند زندگی ما را در بستری قرار می دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می سازد و این امید را می دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه ای افتاده ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، می توانیم مامن و پناهگاهی بیابیم.)) (معنای زندگی، جان کاتینگهام)

اگر خدا را قبول داشته باشیم، از نظم دقیق جهان شگفت زده نمی شویم چون باور داریم خدایی دانا و توانا پشت این ماجرا است.

دانشمندان معتقدند که اگر سیاره زمین تنها یک متر به ستاره خورشید دورتر یا نزدیک تر می بود، امکان حیات در این سیاره وجود نمی داشت و به کل نابود می گردید. به راستی چگونه این همه نظم و ترتیب بر هستی حاکم است؟

خود را دست کم نیگیرید و به خود نگاهی بیاندازید. در مورد آناتومی بدن بخوانید. از سیستم داخلی بدننتان مطلع شوید. خواهید دید که درونتان کهبشانی از معجزه هاست. اینکه همه این نظم و ترتیب از جهل و نادانی برخاسته باشد، دور از عقل است و ممکن نیست. تنها یک وجود فراتر از طبیعت می تواند منشا همه این ها باشد و دیگر هیچ.

هدف از خلقت انسان چیست؟ چرا خدا آدم (نخستین انسان) را آفرید؟

هر چه که موجود است هدفی دارد. زیرا وجود بی هدف وجود ندارد. هر آن چه که می بینیم چه خود آگاه چه ناخودآگاه هدفی را دنبال می

کنند. آفتاب، ماه، آسمان، زمین و هر چه در آن هاست مثل ابر، باران، دریا، خاک و ... همه و همه هدفی دارند. برای مثال، هدف از بوجود آمدن گیاهان، میوه ای است که تقدیم حیوانات از جمله انسان می کند تا زنده بمانند و هدف های خود را دنبال نمایند. از اینکه انسان را در زمره حیوانات قرار داده ام اشتباه برداشت نکنید. قصد توهین ندارم. اولاً، ارسطو، انسان را حیوان ناطق معرفی میکند که منظور از نطق در اینجا قدرت اندیشه و تفکر اوست. دوماً لغت حیوان به هر موجودی اطلاق می شود که حی و زنده باشد، خواه گیاه، خواه انسان، خواه حیوان جنگل. بنابر این سو تفاهم نشود. از بحث خارج نشویم. روشن شد که هر آنچه موجود است هدفی را دنبال می کند و چیزی بیهوده بوجود نیامده است. اگر فکر میکنید چیزهایی هستند که وجود آن ها واقعا بیهوده است، باید بگوییم که سخت در اشتباه هستید و با پیشرفت علم و کشفیات خواهید دید که وجود آن موجودات، بی هدف و بی اثر نبوده و بدین ترتیب به اشتباه خود پی خواهید برد.

زمانی که انسان چیزی را اختراع می کند و اصطلاحاً آن را بوجود می آورد، از ساخته دست خود انتظار خدمت دارد. برای مثال هنگامی که انسان ربات را خلق می کند از او در امور مختلفی استفاده می کند. او حتی سیستم او را طوری طراحی میکند که حق انتخاب نداشته باشد و در برابر خواسته های انسان توان مقاومت نداشته باشد.

حال در مقیاس بالاتر خدا را در نظر بگیرید. او ما و همه هستی را آفریده است. هدف از خلقت من و شما را به گوشمان رسانده که ((همانا مرا عبادت کنید که من پروردگار شما هستم.)) پس وظیفه ما به عنوان مخلوق و ساخته دست خدا، خدمت و عبادت کردن اوست. او آنقدر مهربان و صاحب فضل و بخشش است که، بر خلاف ما که به مخلوقات خود قدرت انتخاب نمی دهیم و آن ها را کاملاً کنترل می کنیم، ما را با ویژگی مختار بودن آفریده است.

گام چهارم

تاریخ دینی سرزمین ها و فرهنگ های مختلف:

در این گام عقیده ی سرزمین ها و فرهنگ های مختلف قدیم را بررسی می کنیم

یونان:

در یونان باستان پرستش چند خدایی رواج داشت. مردم در آن زمان هر کدام از خدایان و الهه ها را محافظ یکی از شهر های خود می دانستند. برای مثال خدایانوی خردی که آتن نام داشت، محافظ شهر آتن بود. آنان هر کدام از این خدایان که تعدادشان به ده ها مورد می رسید را مبدا و منشا یک حقیقت در جهان می شمردند، مثلاً از نظر آنان "ژئوس" خدای آسمان و باران، "آپلون" خدای خورشید و هنر و موسیقی، "آرتمیس" خدای عفت و خویشتن داری و "کریتوس" خدای جنگ بود.

پرستش این خدایان به قدری مهم بود که انکار آن ها طرد از جامعه را به دنبال داشت.

فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو در چنین جامعه ای زندگی میکردند. از این رو تصمیم گرفتند با بیانی فلسفی و علمی در باره حقیقت خدا صحبت کنند.



مردم این سرزمین مثل مردمان دیگر سرزمین ها به موجودات فراطبیعی اعتقاد داشتند. آنان اهورا مزدا را خالق هستی می دانسته و او را پرستش می کردند. همچنین اعتقاد داشتند دو نیرو مثبت و منفی یا همان اهورا مزدا و اهریمن در جهان هستی حاکم اند. هر کس با اختیار خود می توانند هر کدام از این ها را برگزیند و به زندگی خود ادامه بدهد. اما آنانی که نیروی منفی یا اهریمن را انتخاب می کردند به سرنوشت شومی گرفتار می شدند و آنانی که نیروی مثبت یا همان اهورا مزدا را بر می گزینند به خوشنودی و پیروزی می رسند.

اهورا مزدا را منشا نیکی و نور هستی و اهریمن را منشا پلیدی و تاریکی می دانستند.

آنان عقیده داشتند که اهورا مزدا با پرتو و اشراق خود پدیده ها را ظاهر می سازد و خلق می کند. بنابر این هر چه هست، نشانه ای از نشانه های خداست. شاید به این دلیل که آتش نور افشانی می کند و تاریکی شبانه را می زداید، آن را مقدس می شمردند و آتشکده هایی برای پرستش اهورامزدا یا خالق هستی بنا می کردند.

پیامبر آنان زرتشت و کتاب دینی آنان اوستا است. زرتشت پیروان خود را به گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک دعوت می نمود.

یک رهبر و اصلاح گر دینی، فیلسوف و شاعر ایرانی بود. او به پیروانش آموخت که هستی میدان نبرد نیروهای خیر و شر است و انسان آزاد است جایگاه خود در این مبارزه را انتخاب کند. زرتشت باور داشت که انسان موجودی آزاد است و در تصمیم گیری های خود اختیار دارد؛ او می تواند انتخاب کند که در میان نیروهای روشنایی بایستد یا در صف نیروهای تاریکی قرار گیرد. زرتشت این آزادی را هدیه ای از جانب اهورامزدا می دانست که از آغاز به انسان ها بخشیده شده است؛ در عین حال، به خوبی درک می کرد این آزادی می تواند به معنی آزادی گرویدن به نیروهای شر هم باشد. در مرکزیت اندیشه های زرتشت، دوگانگی خیر و شر و نبرد صلح ناپذیر میان این دو قرار دارد؛ اهورامزدا روشنایی مطلق و اهریمن شر لایتناهی است. این دو از یک نظر محدودند و از یک نظر نامحدود؛ محدودند چرا که در اهورامزدا هیچ شری وجود ندارد و در اهرمن هیچ خیری و نامحدودند چراکه یکی نور بی پایان است و دیگری تاریکی بی انتها. جهان صحنه نبرد این دو و یارانشان است؛ اما پیروزی پایانی با اهورامزداست و پس از آن شر به طور بازگشت ناپذیری نابود خواهد شد و دنیا به شکل بی نقص خود باز خواهد گشت. انسان آزاد است که جایگاه خود را در این نبرد انتخاب کند.

زرتشت در گاتاها به دفعات ایزدی نیک به نام **اهورامزدا** (پروردگار خرد یا پروردگار خردمند) را خطاب می‌کند. اهورامزدا نظم کیهانی را از طریق راستی پایدار نگه می‌دارد. زرتشت او را با صفاتی چون "از همه چیز آگاه"، "تیزبین" و "دارای خرد نافریفتنی" توصیف می‌کند. زرتشت اهورامزدا را ((تنها خدای غیر مخلوق)) دارای خرد بی‌پایان، نیک و خوب و خالق و نگهبان "درستی" دانسته است.

تمدن مصر:



باور آنها این بود که **خدایان** بسیاری در میان آنها حضور دارند و کنترل جهان را دست دارند. مراسم‌های مذهبی مانند عبادت و دادن هدیه به خدایان برای این بود که لطف آنها را به سوی خود جلب کنند. مراسم‌های مذهبی رسمی با مرکزیت **فرعون**، فرمانروای مصر برگزار می‌شد و چنین باور داشت که به دلیل جایگاهی که دارد توان خدایی و آسمانی دارد و فرمانروایان به عنوان واسطه میان خدایان و مردم اند. در آیین آنها فرعون باید برگزاری مراسم مذهبی و عبادت در مسیر دفاع از خدایان زندگی کند و برای آنها هدیه بفرستد تا خدایان نیز **ماعت**، نظم گیتی را برقرار کنند.

مصریان به جهان پس از مرگ باور داشتند، مراسم ویژه خاکسپاری که برگزار می‌شد نیز برای این بود که **مطئن شون** (بعد غیر جسمانی) به دنیای دیگر خواهد رسید. فراهم کردن آرامگاه مناسب، کالاهای مربوط به گور و تلاش برای سالم نگه داشتن جسد همگی برای این هدف بود.

ریشه‌های این باورها در گذشته مصر در دوران پیش از تاریخ بود و بیش از ۳۰۰۰ سال در میان آنها رواج داشت. جزئیات این مراسم مذهبی با گذشت زمان و دگرگونی جایگاه خدایان، بالا رفتن یا کم شدن توجه به برخی خداها تغییر می‌کرد. برخی خداها با گذر زمان نسبت به دیگران برتری پیدا می‌کردند برای نمونه می‌توان به تغییر جایگاه رع، خدای خورشید، آمون خدای آفریننده و ایزیس که ایزدبانو بود اشاره کرد. باورهای مصریان باستان باعث ایجاد بناها و اثرات فراوان بر روی فرهنگ شد.

مصریان باستان بر این باور بودند که پدیده‌های طبیعی در اصل نیروهای الهی اند. این نیروها شامل عنصرها، ویژگی‌های حیوانی یا قدرت مطلق باشد. مصریان به پانتئون خدایان باور داشتند آنها در رسم‌های مذهبی شان تلاش می‌کردند تا میان نیروهای خدایان پایداری و آشتی برقرار کنند و آنها را در جهت منافع انسان‌ها

هدایت کنند. سامانه چندخدایی آنها بسیار پیچیده بود چون برخی خدایان نمودهای گوناگون داشتند و چندین مسئولیت الهی بر دوش آنها بود در مقابل بسیاری نیروهای طبیعی مانند خورشید، مربوط به چند خدا بود. برخی خدایان نقش کلیدی داشتند درحالی که نقش برخی خدایان کمتر یا حتی محدود به منطقه خاصی بود. یا حتی نقش شان در حد شیاطین بود. گاهی خدایی از فرهنگ دیگر وارد دین آنها می شد یا حتی انسان‌هایی بودند که نقش خدایی می گرفتند مانند فرعون‌ها که پس از مرگ نقش الهی می گرفتند و گاهی افراد معمولی نیز به چنین جایگاهی می رسیدند برای نمونه می توان از ایمهوتپ نام برد.

تصاویری که از خدایان در نقاشی‌ها آمده است به معنی شکل واقعی آن خدا نیست بلکه باور این بود که طبیعت حقیقی خدایان بسیار رمزآلود است این تصاویر تنها نمادی از هر خدا بود تا نقش آن خدا را در طبیعت بیان کنند. این شکل‌های نمادین برای خدایان یکتا نبود بلکه ممکن بود یک خدا بیش از یک قالب یا نماد داشته باشد.

آیین بودا:



یکی از دین‌های هندی با ۵۰۰ میلیون پیرو در سراسر جهان است. این دین بر پایه فلسفه‌ای مبتنی بر آموزه‌های سیدارتا گوتاما، که در حدود ۵۶۶ پیش از میلاد تا

۴۸۶ پیش از میلاد می‌زیسته است‌آیین بودایی به عنوان دین پاکاندر نظر گرفته می‌شود و با ۵۰۰ میلیون پیرو یکی از ادیان اصلی جهان به‌شمار می‌آید. آیین بودا بیشتر بر کردار نیک، پرهیز از کردار بد و ورزشی ذهنی تأکید دارد.

چکیده آموزه بودا این است :

ما پس از مرگ در پیکری دیگر باز زاییده می‌شویم. این باززایی ما بارها و بارها تکرار می‌شود. این را چرخه هستی یا زاد و مرگ می‌نامیم. هستی رنج است. زایش رنج است. پیری رنج است. بیماری رنج است. غم و اندوه، ماتم و ناامیدی رنج است. پیوند با آنچه نادلخواه است، رنج است. دوری از آنچه دلخواه است، رنج است؛ و خلاصه این‌که دل بستن رنج‌آور است .

از دیدگاه بودا ما اگر خواسته باشیم که از چرخه زاد و مرگ رهایی یابیم.

اید گرایش‌های نفسانی را کنار بگذاریم، درستکار باشیم، به حالات خلسه روحی دست پیدا کنیم که این تجربیات باعث مهرورزی ما به همه موجودات و بوندگان می‌شود و سپس از راه این درک‌ها و تمرکزهای ژرف به روشنی و بیداری می‌رسیم و از این دور باطل خارج می‌شویم .

این آموزه‌ها، آیین بودا را تشکیل می‌دهند. بودا خود، آیین خود را مانند قایقی می‌نامد که برای چرخه‌شکنی و رسیدن به ساحل رستگاری به آن نیاز است؛ ولی پس از رسیدن به رستگاری دیگر به این قایق نیز نیازی نخواهد بود. رسیدن به ساحل رستگاری آدمی را به آرامش و توازن مطلق می‌رساند. آن‌جاست که شمع تمامی خواهش‌ها و دلبستگی‌ها خاموش می‌شود.

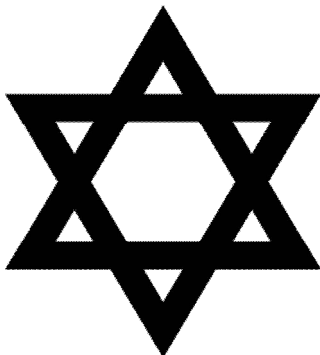
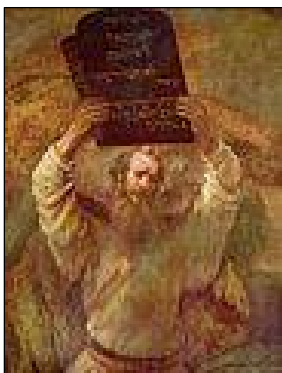
آدمی بیمار است. بودا راه درمان این بیماری را درک آن چهار حقیقت می‌داند: حقیقت نخست از چهار حقیقت شریف، تشخیص این بیماری به‌عنوان بیماری رنج در انسان‌هاست. به رسمیت شناختن وجود رنج اهمیت کلیدی دارد. هیچ موجود

زنده نمی‌تواند از رنج بگریزد. زایش، بیماری و مرگ همه باعث رنج هستند. رنج می‌تواند جسمانی یا روانی باشد. حقیقت دوم، دلبستگی‌ها را به‌عنوان باعث و بانی این بیماری باز می‌شناسد. سومین حقیقت، شرایط را سنجیده و اعلام می‌کند که بهبود امکان‌پذیر است. حقیقت چهارم، تجویز دارو برای دست یافتن به سلامت است. درک این حقایق و اصول، به تمرکز و مراقبه نیاز دارد. این درک باعث احساس مهرورزی نسبت به همه موجودات می‌گردد.

درک چهار حقیقت شریف، هسته اصلی آموزه بودا را تشکیل می‌دهد. این چهار حقیقت شریف عبارتند از:

1. زندگی سراسر رنج و درد بی پایان است
2. سرچشمه این درد، آرزو و خواستن است
3. تنها با رسیدن به نیروانا (روشنایی) می‌توان بر آرزو و خواستن غلبه کرد
4. از هشت راه مقدس می‌توان به نیروانا رسید. این هشت راه شامل صداقت در ایمان، نیت، گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک، زندگانی، کوشش و مراقبه می‌شد.

یهودیت:



یک آیین ابراهیمی و یکتاپرستی است. قبل از این، با کیفیت آفرینش هستی از نظر این فرقه مذهبی آشنا شده ایم.

یهودیان معتقدند موسی ده فرمان و تورات را از کوه سینا با خود پایین آورد. این ده فرمان عبارت اند از:

- به خدا اعتقاد داشته باشید .
- جز او کسی یا چیزی را نپرستید؛ تصویر یا مجسمه‌ای را به عنوان خدا نسازید، به آن ارادت نورزید و آن را تعظیم نکنید .
- نام خدا را بیهوده نبرید .
- شبات نگه دارد یعنی در روز هفتم استراحت کنید .
- به والدین خود احترام بگذارید .
- قتل نکنید .
- زنا نکنید .
- دزدی نکنید .
- شهادت دروغ ندهید .
- به مال دیگری حسد نورزید.

در طول تاریخ علمای یهود سعی به ایجاد اصول دین کردند، معروف‌ترین آنها موسی بن میمون یک معلم معروف یهودی در قرن دوازدهم میلادی بود که فهرست اعتقادات سیزده گانه یهودیان را چنین تنظیم کرد :

1. خدا همه چیز را خلق نمود و هم چنان همه چیز را اداره می‌کند.

2. تنها یک خدا وجود دارد که در همه چیز کامل است.

3. خدا بدن ندارد و شبیه هیچ چیزی در این دنیا نیست.

4. خدا همیشه بوده و همیشه خواهد بود.

5. انسان‌ها باید تنها برای خدا عبادت کنند.

6. کلام تمام انبیای بنی اسرائیل درست است.

7. پیش‌گویی‌های موسی درست است و او بالاترین پیامبری است که بوده و خواهد بود.

8. خدا تورات را به موسی داد.

9. تورات تغییر نخواهد کرد و تورات دیگری هم نخواهد آمد.

10. خدا افکار و اعمال همه را می‌داند.

11. خدا کسانی را که از دستورهایش پیروی می‌کنند پاداش و مخالفینش را عذاب خواهد داد.

12. ماشیح (مسیح، منجی، حضرت عیسی) خواهد آمد.

13. خدا مردگان را به زندگی برخواهد گرداند.

بنی اسرائیل، بر خلاف مصریان از دفن کردن اشیاء در گورها پرهیز می‌کردند؛ زیرا انسان را از خاک می‌دانستند که به خاک بازمی‌گردد. آن‌ها همچون مصری‌ها به زندگی پس از مرگ ایمان داشتند.

در کتاب حکمت آمده است: آری، خداوند به راستی انسان را نابود ناشدنی آفریده است؛ چنانچه خود نابود ناشدنی است

افراد پرهیزکار می‌توانند بعد از مرگ به باغ عدن که همان بهشت نیکوکاران است

بروند. آن‌ها در آنجا لذت واقعی را که قابل شرح و توصیف نیست درک خواهند کرد و دوباره با کسانی که دوستشان دارند زندگی می‌کنند .

مسیحیت:



یک آیین ابراهیمی و یکتاپرستی است که بر اساس زندگی و آموزه‌های عیسی مسیح استوار است. آموزه‌های این دین تقریباً مشابه دین یهودیت است.

اسلام:



یکی دیگر از دین های ابراهیمی است. مسلمانان بر این باورند که خداوند، کتاب قرآن را به محمد پیامبر اسلام از طریق فرشته‌ای به نام جبرئیل داده‌است. به باور مسلمانان اسلام کامل‌ترین دین جهان و خدا بر بسیاری از پیامبران، وحی فرستاده و محمد آخرین آنان است. مسلمانان محمد را اعاده‌کننده بازگرداننده ایمان توحیدی خالص ابراهیم، موسی، عیسی و دیگر پیامبران می‌دانند و معتقدند که اسلام کامل‌ترین و آخرین آیین الهی است.

به نوشته پل فریدمن، اسلام به معنی «تسلیم در برابر خداست». طبق قرآن: «اسلام دین قانون و عمل است، نه ریاضت و رهبانیت. تشویق به کمک به فقیران می‌کند ولی تشویق به ترک دنیا نمی‌کند.» طبق متون مکتوب کتاب قرآن، اسلام افراد را از شراب‌خواری و قمار منع می‌کند و مسلمانان موظف هستند از خوردن غذای حرام خودداری کنند. مسلمانان می‌توانند مستقیماً با خدا راز و نیاز کنند و لزوماً نیازی به واسطه فیض نیست. مسجد تنها مکان تجمع است. اسلام، پس از ظهور به سرعت دینی فراگیر شد و مردم را با دعوت و جزیه به مسلمان شدن تشویق کرد. طبق کتاب قرآن اجباری در داخل شدن و ورود به دین اسلام نیست.

از بنیادی‌ترین باورهای مسلمانان تحت عنوان اصول دین یاد می‌شود. اصول دین مشترک نزد مسلمانان سنی و شیعی سه عدد هستند :

1. توحید: یعنی اعتقاد به یگانگی خداوند و اعتقاد به صفات او.

2. نبوت: یعنی اعتقاد به ضرورت فرستادن پیامبران از سوی خداوند برای راهنمایی بشر. «و اعتقاد به پیامبری محمد.»»

3. معاد: یعنی اعتقاد به رستاخیز و یا جود جهانی که بعد از فروپاشی این جهان کنونی، نمایان می‌شود و در آن جهان نیکان و بد کرداران به سزای کردار خویش می‌رسند.

اخلاق اسلامی: توصیه‌های اخلاقی که برخی از آنها، عبارتند از:

دادگری-راست‌گویی-امانت‌داری-حیا-مهربانی-گشاده‌رویی-شجاعت-عفت

به کار درست و نیک و انسانیت و آدمیت ایمان داشته باشید. دین تان "کار درست" باشد. گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک را سر لوحه زندگیتان قرار دهید. هر چیزی یک روی مثبت و یک روی منفی دارد. ادیان نیز از این امر مستثنی نیستند. شما تمام آنچه درست و نیکوست در زندگی خود حفظ کنید. اگر در دینی آموزه های نادرستی یافتید (البته پس از تحقیق و جست و جو) آن ها را از زندگی خود حذف کنید. به این طریق شما با وجدانی راحت در کنار مردم در صلح و آسایش زندگی خواهید کرد. پس تمام خوبی ها را در خود پرورش دهید و از بدی ها گریزان باشید. چرا که به قول شاعر: ((بد، بد است گر چه آن را با خوش نویسی بنویسی.))

ضمناً حتی اگر جهانی پس از مرگ در کار نباشد، شما با رعایت حقوق مردم و پرورش خوبی ها در خود خواهید توانست نام نیکویی از خود در میان بازماندگان و دوستان باقی بگذارید. اگر هم آخرتی در کار باشد شما قبل از مرگتان، با شیوه زندگی ایی که داشتد احتیاط که شرط عقل است را رعایت نموده اید.

گام پنجم

بررسی معجزه ها: در این گام به بررسی معجزات

پیامبران می پردازیم.

هر گاه پیامبری از سوی پروردگار به سوی مردم برای هدایت آنان فرستاده می شد، برای اینکه مردم بفهمند که وی حقیقتاً با خدا در ارتباط است، کارهای خارق العاده ای انجام می داد که هیچ کس بدون تایید خداوند قادر به انجام آن ها نبود. ما به این کار های خارق العاده معجزه می گوئیم. معجزه وقتی معجزه است که از دو شرط تبعیت می کند: یک: مردم زمان معجزه، آن را فوق توان بشری بدانند. دو: آیندگان نیز معجزه را تایید کنند و آن را خارج از توان بشری بدانند.

اگر کار های خارق العاده، یکی از شروط فوق را نداشته باشند دیگر معجزه نیستند.

ما می توانیم با بررسی معجزات پیامبران، اولاً بدانیم که آیا این افراد واقعا با نیروهای فراتر از طبیعت در ارتباط بودند یا نبودند؟ دوماً اگر معجزه بودن معجزاتشان ثابت شود، به این معناست که آن ها صادق اند و خدا وجود دارد. و چون با گسترش علم و فناوری نوع بشر تا کنون نتوانسته کاری همانند کار هایشان انجام دهد، پس مطمئن می شویم که این افراد حقیقتاً معجزاتی داشته اند و از جانب یک وجودی فراتر از طبیعت یا به قول آن ها، خدا، ماموریت یافته بودند تا راه و روش زندگی راستین را به ما آموزش دهند. حداقل این چیزی است که خود آن ها به اطلاع ما رسانده اند. اما اگر معجزاتشان تایید نشود، می توان به این نتیجه رسید که این افراد دروغگویانی بیش نبوده اند و با شعبده بازی و جادوگری و استفاده از جهل حاکم بر مردم آن روزگار، قصد داشتند مردم را بترسانند یا فریب بدهند.

شاید بگویید این ها افسانه ها و داستان ها و خرافاتی بیش نیستند. اما من به شما می گویم: اولاً "تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها". دوماً این ها وقایع تاریخی هستند که تاریخ آن ها را ذکر نموده و وظیفه ما این است که آن ها را مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم و به صدق یا کذب آن ها پی ببریم.

در این گام معجزات پیامبران ادیان ابراهیمی را ذکر کنیم.

موسی: تبدیل اعضا به اژدها- ید بیضا (دست سفید)- نزول عذاب های متعدد جهت تنبیه قوم فرعون- شکافتن دریا- جوشیدن دوازده چشمه برای بنی اسرائیل- زنده کردن مقتول بی اسرائیل با گوشت گوساله- ابرهای سایبان...

عیسی: نحوه ولادت (وی از مریم که باکره بود به دنیا آمد- سخن گفتن در گهواره- جان دادن به مجسمه پرنده- شفای کور مادرزاد و پیس- زنده کردن مردگان- اخبار از غیب- بشارت دادن به پیامبر بعد از خود- نازل کردن غذای آسمانی (شام آخر)

محمد: شق القمر- رد الشمس- جاری شدن آب از بین انگشتان او- بارش شدید باران با دعا کردن او- تسبیح گفتن دانه های سنگ در دستان او- قرآن که مهم ترین و اصلی ترین معجزه اوست. در قرآن گفته شده که آسان ترین راه برای غیر الهی نشان دادن این کتاب آسمانی، آوردن سوره ای مشابه یکی از سوره های آن است. حتی اگر تعداد آیات این سوره سه عدد همانند سوره کوثر (کوتاه ترین سوره قرآن) باشد. این کتاب آسمانی دو نوع اعجاز دارد:

1. اعجاز لفظی: ساختار زیبا، آهنگ موزون و دلنشین کلمه ها و جمله ها، شیرینی بیان، خواندن این کتاب را لذت بخش کرده است. در زمانی که با سوادان جامعه که خواندن و نوشتن می دانستند انگشت شمار بودند، پیامبری که خود بی سواد بود و خواندن و نوشتن نمی دانست ظهور کرد. به اذن پروردگار بدون هیچ آموزش قبلی، حضرت محمد به دستور خدا

در یک لحظه خواندن و نوشتن را آموخت. کتاب قرآن به زبان عربی نوشته شده است. اما به محض خواندن آن در می یابید که آیات آن با سایر سخن ها کاملا فرق می کند و به شیوه خاص بیان شده است.

2. اعجاز محتوایی: این کتاب نیاز به تصحیح یا ویرایش ندارد- این کتاب از عقاید جامعه نادان تاثیر نپذیرفته است- این کتاب هم در مورد مسائل طبیعی و هم فراطبیعی سخن گفته است- این کتاب چندین نکته علمی که در قرون بعد کشف شده اند ذکر نموده است. از جمله: نیروی جاذبه، انبساط جهان و اینکه ستاره خورشید خود منشا نور است و ماه هیچ نوری از خود ندارد و نور خود را از خورشید دریافت می کند.

خلاصه:

((تفکرو فی کل شی و لا تفکرو فی ذات الله)) این حدیث پیامبر اسلام حضرت محمد است که می فرمایند: در هر چیزی تفحص و اندیشه کنید مگر در ذات خداوند.

شبی در اتاق خود نشسته بودم و کتاب فلسفه دوازدهم را در دست داشتم و مطالعه می نمودم. سرگرم بحث های فلسفی کتاب بودم که ناگهان به یک جمله عجیبی برخورد کردم و آن این بود که: ((پدیده ها خود به خود به وجود نمی آیند، زیرا اینکه چیزی خودش به خودش وجود دهد، به معنای آن است که "نیست تا که باشد" و این همان اجتماع دو متناقض بودن و نبودن است که از هر نظری محال است.))
این نوشته کنجکاوی مرا برای فهمیدن چگونگی وجود خداوند برانگیخت. چگونه خدا وجود دارد؟ آیا خود به خود به وجود آمده یا خودش به خودش وجود بخشیده؟ اگر خودش به خودش وجود بخشیده باشد از چه چیزی استفاده نموده؟ طبق نوشته بالا مگر نمی گویند چیزی وجود نداشته که از آن چیز، چیزی یا چیزهایی بوجود بیاید؟ اکنون که ما زنده هستیم چگونه شاهد وجود اشیا مختلف پیرامون خود هستیم؟ تمامی این ها از چه چیزی به وجود آمده اند؟ آن علتی که چیزهای حاضر معلول آنند چیست؟

شکل گیری آن ها از هیچ چیز، خود یک مسله ای بس عجیب است که چگونگی آن را تا حدودی غیر ممکن میدانیم.

برای لحضاتی دیدگان خود را ببندید و تصور کنید به جز واجب الوجود بلذات (عله العلل - خدا - سرچشمه ی اصلی و هر چه که بخواهید نام آن را بگذارید) چیز دیگری وجود ندارد. تنها آن ذات را تصور کنید که نه در نور است نه در تاریکی. پس کجاست؟ نور و تاریکی خود پدیده یا معلول اند پس از شما می خواهم جهانی غیر از جهان طبیعی را تصور نمایید. این جهانی که من از آن برایتان گویم چگونه جهانی است؟ سیاه و سفید؟ رنگی؟ بدون هیچ رنگ؟ بدون نور و تاریکی چگونه می توان رنگ را دید؟ چگونه می توان تشخیص داد؟

این چیز(علت تمام علت ها،سرچشمه،خدا یا هر چه که بخواهید نام آن را بگذارید)شگفت آورترین چیز هاست که از هیچ،هیچ ها افریده.نمی توان این را پذیرفت و عقل نیز قبول نمیکند که از هیچ چیز،چیز ها بوجود بیایند.

سوال:این چیز(علت تمام علت ها،سرچشمه،خدا یا هر چه که بخواهید نام آن را بگذارید)برای آفریدن اشیا در حالی که چیزی نبوده تا بوسیله آن به اشیا جامه وجود بپوشاند چگونه عمل کرده است؟آیا از وجود خود مایه گذاشته است؟

این مسله از عجیب ترین مسله هاست که تا کنون عقل انسان نتوانسته برای آن راه حل پیدا کند.

این را می دانم به همان اندازه که برایم عجیب است برای شما نیز شگفت اور است و تا حالا شاید شاخ در آوردید که:اقای الباجی آیا دیوانه شده ای؟چه می گویی...؟ آری من از هیچ چیز سخن می گویم که مبدا همه چیز است.این حقیر دیوانه به این هیچ چیز(علت تمام علت ها،سرچشمه،خدا یا هر چه که بخواهید نام آن را بگذارید)ایمان دارد اما قادر به تصور آن نیست چرا که در عقل ما آدم ها نمی گنجد.

اساس ادراک عقلی ما بیشتر بر آنچه مشاهده می کنیم می باشد بطوری که چیزهایی که ما در خیال خود تصور میکنیم فراتر از اشیا روزمره و طبیعی نیست.این یعنی حتی خیال پردازی ها،تصور ها و تخیلات آدم ها متکی بر مشاهدات آن ها در جهان است.عقل آدم ها آنقدر محدود است که حتی قادر نیست یک جهانی را بدون روشنایی و تاریکی تصور کند.تصور چیزی که همواره بوده،برای این عقل امکان پذیر نمی باشد؛چیزی که زمانی در میان هیچ چیز اقدام به خلق چیزها کرده است.

در اینجا مقصودمان از هیچ چیز میلیون ها چیز است که قبلا وجود نداشته و اکنون موجودند.این کیفیتی از ساز و کار بسیار پیچیده و عجیب است که در محدوده عقلی ما نمی گنجد.

"هیچ چیز" (علت تمام علت ها، سرچشمه، خدا یا هر چه که بخواهید نام آن را بگذارید) منشا تمامی اتفاقات بوده است. آدم ها برای توجیه کردن شگفتی، ضعف، محدودیت ادراک عقلی و پر نمودن احساس خلا و پوچی خود ناگزیرند به یک نیروی فراطبیعی (علت تمام علت ها، سرچشمه، خدا یا هر چه که بخواهید نام آن را بگذارید) ایمان بیاورند و بر اساس آن برای پرسش های خود پاسخی بیابند.

در قرآن آمده است که: سوره الزمر آیه 62، ((الله خالق کل شیء))، آیا می توان گفت الله همان چیزی است که خود به خود بوجود آمده یا خودش به خودش وجود بخشیده است؟

در جای دیگر در قرآن آمده که: سوره نور آیه 35، ((الله نور السماوات و الارض))، آیا الله همان روشنایی است؟

و در جای دیگر قرآن آمده: سوره الاحقاف آیه 33، ((انه علی کل شیء قدیر))، آیا الله توانایی های نامحدودی دارد؟

در جای دیگر می خوانیم: سوره یس آیه 82، ((انما امره اذا اراد شیء یقول له کن فیکون))، به این معنا که اگر خدا بخواهد، از هیچ چیز، چیزها آفریده می شود. انسان در این مسئله احساس می کند که در شرف دیوانه شدن است. جالب اینجاست که به هیچ نتیجه ای نمی رسد. بنابر این نمی تواند ذات خداوند را بشناسد. در عین حال قادر نیست حقیقت خدا را انکار کند زیرا همانطور که در سطور بالا خواندید دچار یک احساس خلا و پوچی آزار دهنده می شود. عقل محدود آدم برای رهایی از این احساس مجبور است تمام هستی را وابسته و نیازمند به خدا، منشا اصلی یا علت تمام علت ها بداند. نمی توان بوجود آمدن جهان طبیعی و فراطبیعی را امری اتفاقی در نظر گرفت چرا که بر اساس فلسفه تمامی هستی قبل از هست شدن بر حسب ذات و فطرت خود ممکن الوجود بوده که توسط واجب الوجود بلذات یعنی علت تمام علت ها که خود معلول دیگری نیست لباس هستی پوشیده است.

پس خداوند(علت تمام علت ها،سرچشمه،منشا)از نظر فلسفی وجودی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت از ناحیه یک امر بیرونی نیست زیرا اگر بخواهد اینگونه باشد و تسلسل علت ها به علتی نخست ختم نشود،هیچ چیزی بوجود نمی آمد.

همانطور که می دانید ابزارهای شناخت ما آدم ها محدود و تقریبا این جهانی اند،درحالی که پیامبران همچون ابراهیم،موسی،عیسی و محمد از طریق وحی که یک شهود قلبی مختص پیامبران است به شناخت های مافوق بشری رسیده بوده اند.آن ها نیز همچون آدم های معمولی نتوانستند بطور کامل این راز بزرگ یعنی خدا(علت تمام علت ها،سرچشمه،منشا)را همانگونه که هست،بشناسند و بشناسانند.همگی عدم توانایی خود را در شناخت خالق اینگونه توصیف می کنند که:((ما عرفناک حق معرفتک))تو را همانگونه که شایسته است نشناختیم.

ما نیز نمی توانیم ماهیت اصلی خالق را درک نماییم و او را همانگونه که هست بشناسیم،اما نباید نا امید شد زیرا ما می توانیم از طریق توصیفات خالق از خود که در کتاب های مقدس آمده است وی را تا حدودی بشناسیم.یکی از دلایل اعتبار شهود قلبی پیامبران و کتاب های مقدس هماهنگی آن ها در ادوار و فرهنگ های مختلف است.دلیل دیگر این است که همه پیامبران با معجزات و نشانه هایی روشن برای هدایت مردم فرستاده شدند.همگی وجود خالق بی خالق را تصدیق نموده و...

شخص با ایمان قلبا و عقلا به این یقین رسیده است که خداوند منشا هستی است حتی اگر توانایی اثبات این عقیده را نداشته باشد.چنین آدم هایی بوجود آمدن هستی را امری اتفاقی نمی دانند بلکه آن را مرهون قدرت خدا می دانند.او آن ها را از نیستی به هستی تبدیل نموده است پس بخاطر فرصت حیاتی که از سوی خالق به آن ها عطا شده مدیون اویند.این آدم ها همچنین هست شدن خود و زندگی کردن را بیهوده و بی هدف نمی دانند و مرگ را پایان زندگی نمی بینند آن ها عقیده دارند مرگ چیزی نیست جز پلی برای عبور از این جهان برای رسیدن به جهان برتر .این افراد در صورتی که با افراد منکر وجود خدا مقایسه شوند،از نظر

روانی در رتبه بسیار بالاتری قرار می گیرند. بحران معنویت و آمار خودکشی های غربی این را ثابت کرده است. افرادی در غرب بوده اند که از نظر مالی و رفاهی در سطح بالایی قرار داشتند اما اقدام به خودکشی کردند. چه چیزی باعث شد که در آن همه ناز و نعمت به فکر خودکشی باشند؟ آیا آن احساس پوچ و خلایی که از آن یاد کرده ایم نبود؟

"جان کاتینگهام" فیلسوف و نویسنده در کتاب معنای زندگی خود می گوید: قبول خداوند زندگی ما را در بستری قرار می دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می سازد و این امید را می دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه ای افتاده ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، می توانیم مامن و پناهگاهی بیابیم. و اما از نظر این حقیر: قبول خدا و اطاعت همه جانبه از دستاورتش نه تنها هیچ ضرری ندارد بلکه مورد قبول همه جامعه بشری است. چیزی که اکنون هدف سازمان حقوق بشر است قرن ها پیش هدف ادیان الهی بوده است. در واقع خالق با دین واحدی که همه پیامبران و وظیفه داشتند آن را تبلیغ کنند، یک برنامه ای کاملا صحیح و مورد قبول بشریت را در اختیار آدم ها قرار داده تا بتوانند با پیاده سازی این برنامه در زندگی به رشد و تعالی دست یابند.

بعضی از مکاتب غربی تحت اندیشه های سکولاری از دئیسم یاد می کنند. گویا از خالق سخن می گویند که هیچ برنامه ای برای هدایت آدم ها ندارد. آدم را آفریده و او را به حال خود رها کرده است.

به هر حال قضاوت به شماست. این خودتان هستید که برای هدف و سبک زندگی خود تصمیم می گیرید. بد نیست که این مورد را نیز به دانش خود بیافزایید. اگر جامعه ای، همه جانبه مطیح اوامر خداوندی باشد و از برنامه که برای آن ها در نظر گرفته شده تبعیت کنند، به درجات والایی از نوع دوستی، همکاری، تعاون، رفاه و فراوانی نعمت می رسد. در تعلیمات دینی سفارش شده به: تعاون، همکاری، همدلی و بسیاری از کارهای نیک دیگر همچون صدقه دادن، کار نیک کردن، امر به معروف و

نهی از منکر، دفاع از حقوق دیگران، رویگردانی از تبعیض، احترام متقابل و همچنین کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک که در اوستا کتاب دینی زرتشتیان آمده. حال من از شما سوالی دارم. آیا سفارشات خداوندی زیان اند؟ به نظر شما اگر یک جامعه خالصانه به این سفارشات عمل نماید آیا با مشکلات و آسیب های اجتماعی مواجه خواهد شد؟ یا برعکس، روز به روز وضعیت آن بهتر و بهتر می گردد؟ همین قدر توضیح کافی است تا شما به حقانیت خالق بی خالق پی ببرید.